

پرواز قابی کران

گلگشتی در زندگی اخلاقی و علمی آیت‌الله سیدعلی آقا قاضی (ره)

محمد رضا پیوندی

کادر علمی پژوهشکده تحقیقات اسلامی

می خوانم... هر چه می خوانم شوق بیشتری در خود می یابم. کم کم این شوق آتشی سترگ می شود و تا اعماق جانم را می سوزاند. باز هم می خوانم. گویی یک عقده، یک بغض فروخورده، گلوگیر حنجره ام می شود. چشمانم را می بندم. یک چشمه، دو چشمه، چند چشمه از آنچه را از او خوانده ام در افق خاطریم به تماشا می نشینم. ناگهان کتاب را کناری می نهم و سر را میان دستانم می گیرم. لهیب شیفتگی و آشفتنگی بر جانم می افتد. دست بر دست می زنم. نه... نه، از قاضی نوشتن چه کار مشکلی است چه برسد به قاضی شدن و قاضی ماندن!

بر خود نهیب می زنم. مگر او که بود و چه داشت و مگر خداوند رحیم و کریم تو را و همه آنان را که می بینی و با آنان نشست و برخاست داری بر سرشت و فطرت پاک الهی و توحیدی نیافریده است؟! متحیر می شوم. در پاسخ در مانده می شوم. باز می پرسم، پس چگونه است که یکی از هزاران نیز «قاضی» نمی شود؟! چه آتشی بر جان امثال قاضی می افتد که ما و امثال ما نه تنها از دیدن و پریدن بر ستیغ بلند عرفانی آنان عاجزیم، بلکه توانایی رفتن و ماندن در دامنه ها و چشیدن چشمه های جاری از آن را نیز نداریم؟

سؤال به دنبال سؤال می آید و ذهن سرکش و بی قرار مرا سخت به چالش می کشد و مگر نه اینکه سرانجام باید در پی کشف این رازهای سر به مهر کاری کرد و حرکتی. شاید گوشه ای از آن گشوده شود و گشایشی در کار ما حاصل آید.

اکنون امیدوارانه قدم در راه می نهیم و شوقمندان گلگشتی می زنیم در زندگی و سیره اخلاقی و عرفانی فقیه و مفسر نامدار، عارف بی بدیل، ملکوتی خاک نشین، حضرت آیت الحق سید علی آقا قاضی.

عیدی بزرگ

عید سعید قربان سال ۱۲۸۵ ه.ق. سپری شده و خانواده سید حسین قاضی همچنان در انتظار تولد فرزند آرام و قرار ندارند. روز ۱۳ ذی‌حجه انتظار به سر می‌آید. کودک که چشم باز می‌کند، آوایی جز یا حسین و یا علی نمی‌شنود. سید حسین به یمن تولد او در بین دو عید قربان و غدیر، نامش را علی می‌گذارد و این گونه است که سید علی قاضی، علی وار همه تمایلات نفسانی خویش را قربانی می‌کند و تمامی ارادت خویش را به پای غدیر می‌ریزد. کودکی او در تبریز در سایه تربیت پدر بزرگوارش سید حسین قاضی طباطبایی سبری می‌شود که خود از افلاکیان روزگار است.

از همان نوجوانی علم تفسیر را نزد پدر بزرگوارش و ادبیات عربی و فارسی را نزد شاعر نامی و دانشمند نیر تبریزی فرا می‌گیرد. در ۲۳ سالگی با شور و شوق فراوان همراه کاروانی عازم نجف اشرف می‌شود و در کنار بارگاه ملکوتی امیر المؤمنین علیه السلام رحل اقامت می‌افکند.

مجتهد جوان و آغاز راه

غنا علمی

حوزه علمیه نجف و اساتید بزرگی همچون آخوند خراسانی، فاضل شریانی، شیخ محمد مقانی موجب می‌شود که سید علی در ۲۷ سالگی به درجه اجتهاد نائل آید. او، که در راه کسب کمال و دانش لحظه‌ای آرام و قرار ندارد، می‌داند که مقدمه رسیدن به مرحله نفس طاهر، داشتن علم وافر است. از این روست که ابتدا همه آنچه را که برای حرکت در راه مرام توحید لازم است کسب نموده، آن‌گاه پای در راه می‌گذارد.

البته او در این راه چهل سال زحمت می‌کشد، خون دل می‌خورد و ریاضتهای شرعی را متحمل می‌شود؛ اما هیچ کس نمی‌داند قاضی کیست و چه می‌کند. او در لباس یک روحانی و عالم ساده زیست و معمولی یکسره بر عافیت طلبی و خودمداری پشت پا می‌زند و بی‌مهابا بر شیطان نفس می‌تازد تا اینکه به حریم حرم راه می‌یابد. گرچه او را «کوه کتمان» نامیده‌اند، اما از آنجا که «پری رو تاب مستوری ندارد» گاه‌گاهی آفتاب عالم تاب معارف توحیدی او از پس پرده کتمان بیرون می‌آید تا شاید شعاع نورانی آن روشنگر رهجویان راه باشد. اینک چشم باز می‌کنیم و جرعه‌هایی روح نواز از فضایل اخلاقی و کرامات عرفانی آن بزرگوار را به تماشا می‌نشینیم.

فضایل اخلاقی

تواضع

آنان که سر به قله‌های افلاکی کشیده‌اند و از منظر روح، بلندترین درجات روحانی را طی کرده‌اند، چه فروتنانه زیست می‌کنند و چقدر از سرکشی و تکبر و فخر فروشی بیزاری می‌جویند. مرحوم سید علی آقا قاضی در اظهار خاکساری و تواضع از هیچ فرصتی نمی‌گذشت؛ چنان که پس از نقل خواب یکی از شاگردانش در جلسه‌ی درس به او فرمود:

«من لنگه کفش انسانهای کامل هم نمی‌شوم.»^۱

آری! او این گونه خود را پایین می‌آورد؛ اما خداوند آن گونه‌اش بالا می‌برد و درجات رفیعش می‌بخشد. دخترش درباره‌ی تواضع پدر می‌گوید:

پدر ما خودش را خیلی پایین می‌دانست. و وقتی شاگردانش می‌آمدند می‌گفتند: من خوشم نمی‌آید بگویند من شاگرد فلانی هستم. در مجالسی که در منزل می‌گرفتند بالای مجلس نمی‌نشستند و می‌گفتند آنجا جای مهمانان است و وقتی با شاگردانشان راه می‌رفتند پدرم عقب همه آنها راه می‌رفت.^۲

اصولاً یکی از دستورهای اخلاقی و در واقع یکی از گذرگاههای ورود به مرحله عرفان را تواضع و فروتنی سالک در این مسیر می‌دانستند به نحوی که اگر شاگرد یا سالک این مرحله را طی نمی‌کرد او را سزاوار ورود به این جایگاه نمی‌دانستند:

یک بار به یکی از حاضران مجلس خود که شخصیت علمی برجسته‌ای بوده است دستور می‌دهند به شخص فقیر و بدلباسی که برای گدایی برایشان وارد می‌شود و بعد از نشستن قادر به برخاستن نبوده، کمک نمایند. اما آن شخص در انجام دستور استاد وقت کشتی کرده و اجرا نمی‌کند. لذا خود مرحوم قاضی (رحمة الله علیه) از جا برخاسته و به آن فقیر کمک می‌کند و او را در آغوش می‌گیرد تا روی پای خود بایستد، سپس کفش او را به پایش می‌کند و تا درب خانه همراهی اش کرده و با او ملاطفت می‌کنند...^۳

آیت الله سید عباس کاشانی از شاگردان مرحوم قاضی می‌فرماید:

یک باره عده‌ای از ایران آمدند خدمت آقا و گفتند: ما از شما مطالبی می‌شنویم و تقلید می‌کنیم. ایشان گریه کردند، دستشان را بلند کردند و گفتند: خدایا! تو می‌دانی که من آن کسی نیستم که اینها می‌گویند... می‌فرمودند: اگر به حرام و حلال معتقد هستید من راضی نیستم نه بالای منبر، نه پایین منبر یک کلمه از من اسم بیاورید.^۴

کار برای خدا

حاج جاسم اعسم می‌گوید:

اوایل آمدن مرحوم قاضی به نجف بود و ایشان برای عبادت مرتباً به مسجد کوفه رفت و آمد داشت. حفره‌ای در میان مسجد بود که در آن آشغال جمع می‌شد. ایشان مساعدت فراوانی کردند و با همکاری جمعی بنای مناسبی در آنجا ساختند. ایشان روزی آمدند و از همه بناها و معماران که نظارت داشتند تشکر کردند اما هنگام خروج ناگهان چشمشان به تابلویی افتاد که با کاشیکاری نوشته بود: به همت و مساعدت علی آقا قاضی. با دیدن این کاشی رنگش متغیر شد و ما توجه می‌کردیم که باید این نوشته می‌شد اما ایشان خشمناک‌تر می‌شد تا اینکه کلنگ را از دست یکی از کارگران گرفت و آن کاشی‌ها را در هم شکست و به جای آن مقداری گچ مالید. آنگاه آرام و بشاش شد و به ذکر نکته‌های لطیف پرداخت.^۵

زهد و زندگی فقیرانه

پاکان روزگار نه به زرق و برق دنیا توجهی دارند و نه به تمایلات دنیوی واقعی می‌نهند. آن اسوه زهد و پارسایی، زندگی زاهدانه‌ای داشت و با عسرت و تنگدستی روزگار می‌گذراند. هر چند خانواده او پر جمعیت بودند، چنان با توکل می‌زیست که برخی این گونه زیستن را ناشی از ریا و خود نمایی دانسته، بر او خرده می‌گرفتند؛ اما عنقای بلند آشیانه، کجا به زاغکان سیاهرو باج می‌دهد!

علامه تهرانی می‌فرماید:

یکی از رفقای ما که فعلاً از بزرگان نجف است برای من می‌گفت: من یک روز به دکان سبزی فروشی رفته بودم، دیدم مرحوم قاضی خم شده و مشغول کاهو سوا کردن است، ولی به عکس معمول، کاهوهای پلاسیده و آنهایی را که دارای برگهای خشن و بزرگ هستند بر می‌دارد. من کاملاً متوجه بودم، تا مرحوم قاضی کاهوها را به صاحب دکان داد و ترازو کرد و مرحوم قاضی آنها را در زیر عبا گرفت و روانه شد. من که در آن وقت طلبه جوانی بودم و مرحوم قاضی مردی مسن بود به دنبالش رفتم و گفتم: آقا! من سؤالی دارم، شما بر خلاف همه افراد چرا کاهوهای غیر مرغوب را سوا کردید؟! مرحوم قاضی فرمود:

آقا جان! این مرد فروشنده، شخص بی بضاعت و فقیری است و من گاهگاهی به او مساعدت می‌کنم و نمی‌خواهم چیزی به او بلاعوض داده باشم تا اولاً عزت و شرف و آبرویش از بین نرود

و ثانیاً عادت نکند که چیز مجانی بگیرد و در کاسبی هم ضعیف شود. و برای ما فرق ندارد کاهوهای لطیف و نازک بخوریم یا از این کاهوها! و من می دانستم که این کاهوها خریداری ندارد و دور می افتد و برای ضرر نکردن او این کاهوها را خریدم.^۶

نمونه هایی را از این دست، در زندگی ایشان فراوان می یابیم. دخترش در این باره می گوید: اگر یک فقیری دم در می آمد، بشقاب غذایش را به فقیر می داد و دیگر دستش را به سفره دراز نمی کرد. می گفتیم از بقیه غذاها بخورید. می گفت: نه! اینها مال بچه های من است. من سهم خودم را دادم رفت.^۷

مرحوم آیت الله علی محمد بروجردی نقل می کنند:

ایشان در عمرش برنج درسته نخورد، مگر چند روز از آخر حیاتش... همیشه خرده برنج می خورد (در نجف قیمت خرده برنج $\frac{1}{4}$ برنج درسته بود) ایشان خرده برنج می خورد، آن هم خیلی کم.^۸

عبادت

چه بگوییم از راز و نیازهای عاشقانه آن واله و شیدای حق و سوخته و ذوب شده در توحید؟! کسی چه می داند او در نمازهای عاشقانه اش با حضرت ربّ جلّ و علا چه می گفت. در مسجد سهله، در مسجد کوفه و در حرم امیرالمومنین و هر جا که فضیلتی در نماز و دعا در آن بود، او حضور داشت.

شب بیداریها و تهجدهای مخصوصی که کمتر کسی از عهده آن بر می آید:

ایشان اول شب اندکی می خوابیدند، سپس بیدار می شدند و چهار رکعت نماز نافله شب به جا می آوردند. سپس اندکی می خوابیدند و دوباره بر می خاستند برای چهار رکعت دیگر از نافله شب، آنگاه می خوابیدند و پیش از طلوع فجر برای نمازهای شفع و ترو و فریضه (نماز صبح) بر می خاستند. این عادت ایشان بود، و شب بیداری رسول گرامی اسلام (ص) نیز به همین صورت نقل شده است.^۹

فرزند دیگرش درباره عبادتهای شبانه و راز و نیازهای عاشقانه او می گوید:

او شبها همیشه مشغول راز و نیاز با خدای خود بود و ستاره های شب با گریه های او آشناست در خانه مادو اتاق تو در تو بود که فقط یک در داشت... بسی از شبهای طولانی که صدای گریه و زاری از آن اتاق به گوش می رسید... یک شب با صدای گریه از خواب بیدار شدم. همه خوابیده

و تنها صدای شیونی بود که از آن اتاق به گوش می‌رسید. به اتاق نزدیک شدم و از رخنه در پدرم را دیدم که با حالت مخصوص نشسته و با حالت خاص معنوی صورتش را با دستهایش پوشانده و مشغول ذکر می‌باشد.^{۱۰}

رفتار اجتماعی و خانوادگی

مرحوم قاضی از عارفان زهد فروش نبود و در عین ایستادن بر مقامهای بلند عرفانی، رفتار اجتماعی والا و سلوک خانوادگی بسیار گرم و گیرایی داشت. او پیش از گفتار عمل می‌کرد. در سلام کردن بر دیگران سبقت می‌جست. در رعایت آداب ظاهری و لباس و آراستگی و نظافت، فردی کم نظیر بود. ادیب و شاعر معروف نجف دربارۀ او می‌گوید:

سیدی خوش قامت... با انگشتهایی حنایی... عمامه کوچکی بر سر بسته و لباسهای سفید بر تن داشت.

او در جمع خانواده نیز چنان زیست می‌کرد که گویی فردی عادی است، با بچه‌ها صمیمی بود و نام آنها را با لفظ خانم و آقا صدا می‌زد. بچه‌ها داخل اتاق که می‌شدند، به احترامشان بلند می‌شد. امر و نهی‌های خشک و تحکم و زورگویی در خانه قاضی راه نداشت و بچه‌ها در امور خود آزادی نسبی داشتند و تا جایی که با را از محدوده شرع بیرون نگذاشته بودند، عتاب و خطایی نمی‌دیدند گرچه او گاهی از شیطنت بچه‌ها آزار می‌دید، اما همواره به همسر خویش می‌گفت: «بگذار بچه‌ها بروند بازیشان را بکنند.»^{۱۱}

به دختران خود سفارش می‌کرد که از همسرانشان اطاعت کنند و مواظب آنها باشند. کرامت زیر نیز دربارۀ نحوه برخورد ایشان با همسرشان نقل شده است:

مادرم به آقای قاضی می‌گفت: آخر شما چه آقایی هستی که من سالهای سال در منزل شما هستم و شما یک قرآن خواندن به من یاد ندادی؟! مادر ما سواد نداشت. آقای قاضی به او فرمود: تو قرآن را باز کن، مقابل هر سطر صلوات بفرست و بعد بخوان. ایشان هم به همین صورت، صلوات می‌فرستادند و قرآن می‌خواندند! بعداً ما که بزرگ شدیم و خواندن و نوشتن یاد گرفتیم، من به مادرم می‌گفتم: این آیه‌ای که من می‌خوانم کجای قرآن است؟ و ایشان که خواندن و نوشتن بلد نبود ولی اشاره می‌کرد که فلان صفحه است و سطر آن را هم تعیین می‌کرد!^{۱۲}

و این گونه اخلاق و کردار خانوادگی است که پس از مرگ پدر، دختر تا چهار ماه آرام نمی‌گیرد و شب و روز می‌گرید تا سرانجام پدر به خواب او می‌آید و می‌گوید: «فاطمه جان! چرا

گریه می‌کنی، من الحمد لله خوبم، من خوبم. و آن گاه است که نفوذ معنوی پدر، دختر را ساکت می‌کند و آرام می‌شوند. ۱۳

جامعیت علمی

کوه استوار تقوا و پارسایی، از مقام علمی و فضل جامعی برخوردار بود. او، که در اوان جوانی به درجه اجتهاد نائل آمده بود، در فقه و اصول، حدیث، ادبیات عرب، تفسیر، علوم قرآن، علوم غریبه و حتی شعر و شاعری استادی کم نظیر بود.

علامه طباطبایی مفسر کبیر و صاحب تفسیر المیزان می‌فرماید:

این سبک تفسیر آیه به آیه را مرحوم قاضی به ما تعلیم دادند و ما در تفسیر از مسیر و ممشای ایشان پیروی می‌کنیم و در فهم معانی روایات وارده از ائمه معصومین علیهم السلام ذهن بسیار باز و روشنی داشتند و ما طریقه فهم احادیث را فقه الحدیث گویند، از ایشان آموخته‌ایم. آیت الله حسینی همدانی می‌فرماید:

مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی علاوه بر اینکه بسیار مرد جلیل و نورانی و زاهدی بود، از نظر مقام علمی هم بسیار برجسته بود. یک وقت در میان صحبت، ایشان فرمودند: «من هفت دوره درس خارج کتاب طهارت را دیده‌ام!»^{۱۴} در این باره، از عارف نامدار و شاگرد مورد علاقه مرحوم قاضی سید هاشم حداد نقل شده است که:

مرحوم آقا یک عالمی بود که از جهت فقاہت بی نظیر بود؛ از جهت فهم روایت و حدیث بی نظیر بود. از جهت تفسیر و علوم قرآنی و ادبیات عرب و لغت و فصاحت بی نظیر بود. حتی از جهت تجوید و قرائت قرآن کمتر قاری قرآن بود که جرأت خواندن در حضور وی را داشته باشد، چرا که اشکالهای تجویدی و نحوه قرائشان را می‌گفت.^{۱۵}

یکی دیگر از جولان‌گاههای علمی مرحوم قاضی تبخر در علوم غریبه همچون علم زمل و جفر و اسرار حروف بود. مرحوم آیت الله حسینی تهرانی می‌فرماید:

در باب اسرار حروف، بسیاری از علمای راستین، مطالب شگفت آوری بیان فرموده‌اند و از آن به استخراجات بدیعه و اخبار از غیب و اطلاع بر ضمائر حاصل می‌نمایند، مرحوم قاضی در این فن سرآمد روزگار بوده‌اند.^{۱۶}

ایشان در شعر و لغت و فصاحت و بلاغت نیز اعجوبه روزگار خویش و سرآمد عالمان عصر خود بوده‌اند. گویند: چهل هزار لغت از حفظ داشت. شعر عربی را چنان می‌سرود که اعراب

تشخیص نمی‌دادند سراینده این اشعار عجمی است. روزی در بین مذاکرات مرحوم آیت الله مامقانی به ایشان می‌گوید: من آن قدر در لغت و شعر عرب تسلط دارم که اگر شخص غیر عرب، شعری عربی بسراید من می‌فهمم که سراینده عجم است، گرچه آن شعر در اعلی درجه فصاحت و بلاغت باشد! آن‌گاه مرحوم قاضی یکی از قصاید عربی که سراینده‌اش عرب بود شروع به خواندن می‌کنند و در بین آن قصیده، از خودشان چند شعر فی البداهه اضافه می‌کنند و سپس می‌گویند: کدام یک از اینها را غیر عرب سروده است؟ و ایشان نمی‌توانند تشخیص دهند!^{۱۷}

در مقام علمی آیت حق و عارف مطلق، مرحوم قاضی همین بس که مرحوم علامه طباطبایی در وصف او می‌فرماید:

من در نجف اشرف پس از اتمام تحصیلاتم در مسائل عقلی فکر کردم که اگر مرحوم ملاصدرا حضور داشت، بیش از اینکه من استفاده کردم، افاده نخواهند کرد، تا اینکه با شخص بزرگواری مانند مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی استاد اخلاق آشنا شدم. پس از مدتی که با ایشان مأنوس شدم، فهمیدم که حتی یک کلمه از معقول و حقایق حکمت متعالیه نفهمیده‌ام!^{۱۸}

کرامات

راز داران پرده ملکوت هنگامی که از همه منافع مادی و دنیوی چشم می‌پوشند و به تمامی مقامات فانی پشت پا می‌زنند، به چیزی جز رضای حضرت حق نمی‌اندیشند. عارفانی همچون سید علی آقا قاضی، که عمری از خواهشهای نفسانی برای خداوند عزوجل گذشته‌اند و بر سرکشی‌های نفس اماره تاخته‌اند، چگونه خود را اسیر کرامات ظاهری می‌کنند! آنان با خدا معامله کرده‌اند و در اراده خدا محو و فانی شده‌اند. آنچه را او می‌خواهد می‌طلبند و تنها آنچه را او می‌طلبند، می‌خواهند.

پس اگر از قاضی کرامتی و کشف و شهودی نقل می‌شود، از قبیل فرمایش رسول گرامی اسلام (ص) است که:

هر کسی را دو چشم سر و باطن است که با آن غیب‌ها را می‌بیند و چون خداوند عالم به بنده‌ای اراده خیر فرماید، چشم‌های باطن او را باز می‌کند.^{۱۹}

یعنی آنان بنا بر اراده خداوند کریم به مقامی می‌رسند که اراده آنها، اراده خداوند و خواست آنان، خواست خداوند می‌شود؛ چنان که مضمون حدیث قدسی می‌فرماید:

من همنشین کسی هستم که با من همنشین باشد و فرمانبردار کسی هستم که فرمانبردار من باشد.^{۲۰}

و این است سر کرامات اولیای الهی که در مواردی که از دیدگاه آنان ضروری تشخیص داده شود، اراده می‌کنند که فلان مشکل حل شود یا فلان مریض شفا پیدا کند و یا فلان اتفاق بیفتد. و خداوند کریم به پاس عظمت و محبوبیتی که نزد او دارند، اراده و خواست آنان را اجابت می‌کند و آن امر بی‌درنگ در عالم طبیعت حادث می‌شود.

اکنون درنگی کوتاه و سیری اجمالی داریم در کرامات و مکاشفات آیت حق قاضی طباطبایی؛ از آنها که از پرده برون افتاده و بر خلاف دیدگاه و رویه مرسوم آن عارف بی‌بدیل از زبان شاگردان و یا مریدان آن حضرت بر دایره نقل نشسته است:

آدم سازی

از بزرگ‌ترین کرامات مرحوم قاضی، آدم سازی بود که گاه با یک نگاه دل می‌برد و غوغا می‌کرد: حجة الاسلام والمسلمین فاطمی نیا نقل می‌کنند:

در نجف اشرف شخصی به نام قاسم بود که به فسق و فجور شهرت داشت ولی با این حال به مرحوم قاضی محبت خاصی داشت. ایشان هم او را مشفقانه نصیحت می‌کرد ولی متأسفانه او عنایتی به حرفها نداشت. تا اینکه یکبار به ایشان فرمود: امشب حتماً برای نماز شب بیدار شو! قاسم گفت: من اولاً تا دیر وقت در قهوه خانه هستم و دیگر نمی‌توانم نیمه‌های شب بلند شوم. ثانیاً من اصلاً نماز نمی‌خوانم و شما به من سفارش نماز شب می‌کنید؟! مرحوم قاضی به او فرمود: نگران نباش! هر ساعتی که نیت کنی تو را از خواب بیدار خواهیم کرد... قاسم در ساعت معهود با حالتی عجیب از خواب بیدار می‌شود و به قصد گرفتن وضو به حیاط منزل می‌رود و وقتی چشمش به آب می‌افتد انقلاب و تحول عجیبی در او پدید می‌آید... و همین قاسم که به فسق و فجور معروف بود از عباد و زهاد نجف می‌شود و کار او به جایی می‌رسد که مردم، باقیمانده چای وی را به عنوان شفا می‌خورند.^{۲۱}

دعای اثر بخش

یکی از شاگردان ایشان نقل می‌کند:

روزی در محضر آقای قاضی نشسته بودیم که ناگهان شخصی با عجله و ناراحتی بسیار خود را به مجلس آقای قاضی رسانید و با نگرانی بسیار گفت: همسرم در حال احتضار است و نزدیک است بمیرد، اگر او بمیرد من هیچ‌کس را ندارم؛ خواهش می‌کنم دعایی بفرمایید حالش خوب

شود و از مرگ نجات پیدا کند. آقای قاضی پس از گوش دادن به حرفهای آن شخص به آرامی فرمود: چرا با حالت جنب به اینجا آمده‌ای؟! اول برو غسل کن دوباره به اینجا بیا تا دعا کنم. مرد عرب در حالی که از تعجب حیرت زده شده بود با عجله بلند شد و به منزلش رفت و پس از مدتی بازگشت و در مقابل آقای قاضی مؤدبانه نشست. مرحوم قاضی دو انگشت سبابه‌اش را به دو شقیقه پیشانی آن مرد گذاشت و به قرائت دعا مشغول شد و در این مدت، مدام اشک آقای قاضی بر محاسن سفیدش می‌ریخت؛ طولی نکشید دعا تمام شد و مرد عرب به منزلش رفت. من دیگر او را ندیدم تا اینکه چند روز بعد در صحن حرم مطهر، او را ملاقات کردم و از نتیجه دعا پرسیدم. او گفت: وقتی به منزل بازگشتم دیدم همسرم سالم و تندرست بیدار شده و از خطر مرگ‌رهایی یافته و مشغول امورات منزل است. ۲۲

آری، بدین گونه است که خداوند کریم تفضلات و عنایات خود را به بنده خالصش اضافه می‌فرماید و اراده او را جامه تحقق می‌بخشد. نمونه جالب دیگری را از قول آیت‌الله علامه طهرانی (ره) نقل می‌کنیم:

یکی از بزرگان و مدرسین نجف می‌گفت: من درباره مرحوم قاضی و احوالاتی که از ایشان نقل می‌شد شک داشتم. شبی در بیرون مسجد کوفه با مرحوم قاضی برخورد کردم. همین طور که با ایشان حرف می‌زدم بیرون مسجد روی زمین نشستیم تا پس از رفع خستگی به مسجد برویم.... در این حال ناگهان مار بزرگی از سوراخ بیرون آمد و جلوی ما خزید. همین که مار مقابل ما رسید و من ترسیدم، مرحوم قاضی اشاره‌ای به مار کرده و فرمود: «مُتْ باذن الله» (بمیر به اذن خدا!) و مار فوراً در جای خود خشک شد. مرحوم قاضی بدون آنکه اعتنایی کنند حرفهای قبلی را ادامه دادند و سپس به مسجد رفتیم. اما من هنوز نسبت به عمل آقای قاضی شک داشتم و در بین اعمال ناگهان به خاطرم گذشت که آیا واقعاً مار مرده است یا.. بعد از اتمام اعمال فوراً بیرون آمدم و به سراغ مار رفته و دیدم مار خشک شده و روی زمین افتاده و با این که به آن پا زدم ابداً حرکتی نکرد، منقلب شده و برگشتم. در راه دوباره به مرحوم قاضی برخورد کردم. آن مرحوم لبخندی زدند و فرمودند: «خوب آقا جان! امتحان هم کردی؟ امتحان هم کردی؟

سپس مرحوم علامه طهرانی می‌فرماید:

این عمل به واسطه اسم «الممیت» خداوند صورت گرفته و به وسیله آن قبض روح انجام گرفته است. ۲۳

بوزخ

از آیت الله نجابت نقل کرده‌اند که گفته است:

نوروزی با چند تن از دوستان به زیارت مرقد استاد آیه الله قاضی رفتیم. یکی از ما خطاب به روح آن جناب عرض کرد: نوروز است و ما از شما عیدی می‌خواهیم! ناگهان در همان بیداری مشاهده کردیم که جسم آقای قاضی با عبا و عمامه و ایریقی از گلاب از قبر بیرون آمد و بر کف دستان ما از آن گلاب ریخت و فرمود: من از خدا خواسته‌ام که جسمم در برزخ، در اختیار خودم باشد. ۲۴

پول با برکت

یکی از شاگردان ایشان نقل می‌کند:

در ایامی که در نجف بودیم، دوستی داشتم که در امرار معاش دچار سختی و فشار بسیاری شده بود، روزی به محضر آقای قاضی رفت و عرض کرد: آقا! خداوند سبحان به من تمام چیزهای خوب را داده است جز اینکه سخت در فقر و فاقه هستم و فشار بسیاری را از این لحاظ تحمل می‌کنم، اگر ممکن است چاره‌ای برای این مشکل من نمایید. مرحوم آقای قاضی دستش را در جیب برد و یک مشت فلوس عراقی به وی داد و فرمود: «بدون اینکه به مقدار این پول دقت کنی از آن استفاده کن» دوست ما نقل کرد که تا مدت‌های مدیدی بدون اینکه از مقدار آن آگاه باشم، هر جا نیازی به پول داشتم از آن استفاده می‌نمودم... ۲۵

طی الارض

حکایات چندی از افراد تقه و مورد اطمینان، که در راستگویی و صداقت آنان هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد، در باره این مقام از آقای قاضی نقل شده است. آن حسنه دهر و فرید عصر هیچ تمایلی به افشای اسرار عرفانی و مقامات روحانی‌اش نداشت و غربت در میان زمینیان را بر شهرت ترجیح می‌داد. او حتی زمان تشرف به حرم امیر المؤمنین را در گرمای آفتاب بعد از ظهر نجف انتخاب می‌کرد تا خلوت او با محبوبش به هم نخورد و ما چه می‌دانیم او در این خلوتها چه دیده است و ما خاکیان کور باطن چگونه از اسرار دلدادگان کوی بیداری آگاه شویم؟ مگر خواست خداوند این اسرار مگو را به گونه‌ای بر رهروان طریق مکشوف نماید:

مرحوم علامه طباطبایی می‌فرمودند: مرحوم قاضی (ره) همیشه در ایام زیارتی از نجف به کربلا مشرف می‌شدند و هیچگاه کسی ندید که او ماشین سوار شود و از این سرحادی مطلع

نشد جز یک نفر از کسبه بازار ساعت که مرحوم قاضی را در مشهد مقدس دیده بود و از ایشان اصلاح امر گذرنامه خود را خواسته بود و ایشان هم اصلاح کرده بودند. چون به نجف آمد افشا کرد که من آقای قاضی را در مشهد دیدم و گذرنامه من دچار اشکال بود و در شهربانی درست نمی‌شد. برای مراجعت به آقای قاضی متوسل شدم و گذرنامه را به ایشان دادم. ایشان گفتند: فردا برو شهربانی و گذرنامه ات را بگیر. فردای آن روز به شهربانی مراجعه کردم، شهربانی گذرنامه مرا اصلاح کرده و حاضر نموده بود. آن را گرفتم و به نجف بازگشتم. دوستان آن مرد گفتند آقای قاضی در نجف بوده و مسافرتی نکرده است. او خودش نزد آقای قاضی آمد و داستان را گفت، اما آقای قاضی انکار کردند و فرمودند: همه می‌دانند که من مسافرت نکرده‌ام! آن مرد نزد فضلی آن وقت نجف آمد و داستان را گفت و آنها به نزد مرحوم قاضی رفته و با اصرار از ایشان تقاضا کردند یک جلسه اخلاقی ترتیب داده و درس اخلاق بگوید.^{۲۶}

مرحوم علامه طباطبایی ماجرای غیب شدن ناگهانی مرحوم قاضی را چنین باز می‌گوید: ایشان در حالت عادی، یک ده بیست روزی در دسترس بودند، رفقا می‌آمدند و می‌رفتند و مذاکراتی داشتند و آن وقت دفعتاً ایشان نیست می‌شدند. و یک چند روزی اصلاً نبودند و پیدا نمی‌شدند؛ نه در خانه و نه در مدرسه و نه در مسجد و نه در کوفه و نه در سهله؛ ابدأً از ایشان خبری نبود و عیالاتشان هم نمی‌دانستند کجا رفته‌اند، چه می‌کردند، هیچ کس خبر نداشت. ... بعد از چند روزی باز پیدا می‌شدند و درس و جلسه‌های خصوصی ادامه می‌یافت.^{۲۷}

وادی السلام

چگونه‌اند مردان خدا که لحظه‌ای از یاد آخرت باز نمی‌مانند و برهه‌ای از محاسبه و مراقبه نفس دست نمی‌کشند. قبرستان مقدس وادی السلام در نجف اشرف جایگاهی است که مرحوم قاضی آن را برای اندیشه آخرت و سیر مقامات معنوی برمی‌گزید. ساعتها و ساعتها به زیارت اهل قبور می‌رود، چند ساعت به حالت سکوت در گوشه‌ای می‌نشیند و به تفکر می‌پردازد. حتی شاگردان و همراهانش خسته می‌شوند و باز می‌گردند. بعضی از آنان می‌گویند: استاد چه عوالمی دارد؟! مدتها به حال سکوت می‌ماند و خسته نمی‌شود! و به راستی چه قبرستان عجیبی است وادی السلام و او می‌داند که آنجا چه خبر است.

مرحوم آیت الله محمد تقی آملی - که خود از عارفان بزرگ و از شاگردان مرحوم قاضی است - نقل می‌کند:

من مدت‌ها مرحوم قاضی را می‌دیدم که ساعتها در وادی السلام می‌نشینند. با خود گفتم: آدم باید زیارت کند و برگردد و به کارهای لازم‌تر برسد. مدت‌ها این فکر در وجودم بود اما به هیچ کس ابراز نکردم. تا اینکه شبی می‌خواستم بخوابم و پایم به طرف کتابهای مذهبی و علمی دراز می‌شد. با خود گفتم بلند شوم و جایم را تغییر دهم اما توجیه کردم و گفتم کتابها بالاتر است و این هتک احترام آنها نیست... صبح که به محضر استاد قاضی رفتم و سلام کردم، فرمود: علیکم السلام، صلاح نیست شما به ایران بروید و پا دراز کردن به سوی کتابها هم هتک احترام است! بی‌اختیار گفتم: آقا! شما از کجا فهمیده‌اید، از کجا فهمیده‌اید؟! فرمود: از وادی السلام فهمیده‌ام! ۲۸

آری، این حکایت و دهها حکایت دیگر که نقل آن در این مقاله کوتاه ممکن نیست، همگی نشان دهنده اوج عظمت روحی و بلندای عرفانی این اسوه عارفان و قدوه پرهیزکاران و پاکدامنان است. البته ظهور این خوارق عادات و کرامات از چنین عالمی تعجب برانگیز نیست؛ چرا که او عمری را در راه رسیدن به مقام توحید از جان مایه گذاشت. کسی که در قیام و قعود، در تغییر حالی به حال دیگر کلمه یا صاحب الزمان (عج) را بر زبان داشت؛ کسی که در جواب شاگردش که پرسیده بود: «آیا شما خدمت حضرت ولی عصر (عج) مشرف می‌شوید؟» می‌گوید: «کور است چشمی که صبح از خواب بیدار شود و در اولین نظر، نگاهش به امام زمان (عج) نیفتد!» ۲۹

توصیه‌های عرفانی شیوه‌شاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

توصیه‌هایی بسیار ارزشمند از ایشان رسیده که عمل به آن و ممارست در انجام آن شاید راهی باشد برای رسیدن به گوشه‌ای از مقامات معنوی، که او خود از آن چشیده بود. نخستین و مهم‌ترین توصیه ایشان توجه به نماز و به جا آوردن آن در اول وقت بود. آیت الله العظمی بهجت و علامه طباطبایی از ایشان نقل می‌کنند که می‌فرمود:

«اگر کسی نماز واجبش را اول وقت بخواند و به مقامات عالیه نرسد، مرا لعن کند!» ۳۰
 علامه طباطبایی نقل می‌کنند:

زمانی که به نجف مشرف شدیم... یک بار در یکی از کوچه‌ها به هم رسیدیم، عمیقانه در صورت من نگاه انداختند و دست خود را روی کف من گذاشتند و چنین گفتند: «پسرم! از نماز شب غافل مشو، اگر دنیا می‌خواهی نماز شب بخوان و اگر آخرت می‌خواهی نماز شب بخوان.»

گویی این کلمات به مانند خونی بود که در رگهای من به جریان درآمد، ناگهان با تمام وجود به سوی این کار رفتم.^{۳۱}

در نامه‌ای به تقاضای یکی از شاگردان خود می‌نویسد:

حضرت آقا! تمام این خرابیها که از جمله است و سواس و عدم طمأنینه از غفلت است و غفلت، کمتر مرتبه‌اش غفلت از اوامر الهیه است... و سبب تمام غفلات، غفلت از مرگ است و تخیل ماندن در دنیا. پس اگر می‌خواهید از تمام ترس و هراس و سواس ایمن باشید، دائماً در فکر مرگ و استعداد لقاء الله باشید... و این است جوهر گرانبها و مفتاح سعادت دنیا و آخرت. پس فکر و ملاحظه نمایید چه چیز شما را از او غافل می‌کند، اگر عاقلی!^{۳۲}

و استغفار و توبه به درگاه الهی را پیوسته سفارش می‌کردند و اذکار خاصی را برای استغفار مؤثر می‌دانست و خود نیز عمل می‌نمود:

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مِنْ جَمِيعِ ظَلَمِي وَإِسْرَافِي عَلَى نَفْسِي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ.^{۳۳}

طلب آمرزش و بخشش می‌کنم از خداوندی که هیچ معبودی جز او نیست، از همه ظلم‌ها و بدی‌هایی که خودم در حق خودم کردم و به سوی او توبه می‌کنم. درباره قرآن و تلاوت آن در دل شب توصیه‌های جالبی دارند:

دستور العمل، قرآن کریم است... فیه دواء کل داء و شفاء کل علة و رواء کل غلة علماً و عملاً.^{۳۴} و حالا آن قرآنی که مخلصین را جلو چشم همیشه داشته باشید و با آن هادی طریق مقیم و صراط مستقیم سیر نمایید... و از جمله سیرهای شریف آن، قرائت است به حسن صوت، خصوصاً در دل شب.^{۳۵}

شیفتگی به امام حسین (ع)

عارفان شیعه در طی مراحل سلوک، به سلطان مملکت عشق، امام حسین (ع) معرفت و شیفتگی عجیبی دارند؛ چرا که آن امام همام آنچه داشتند در طبق اخلاص گذشته، به محبوب و معشوق خویش تقدیم نمودند. مرحوم علامه طباطبایی شاگرد خاص علامه قاضی در بیان این امر می‌فرماید:

اکثر افرادی که موفق به نفی خواطر شده و توانسته‌اند ذهن خود را پاک و صاف نموده و مصفا کنند و بالاخره سلطان معرفت بر آنها طلوع کرده است در یکی از این دو حال بوده است: اول در حین تلاوت قرآن مجید و التفات به خواننده آن. دوم از راه توسل به حضرت ابا عبد الله

الحسین علیه السلام. زیرا آن حضرت را برای رفع حجاب و موانع طریق نسبت به سالکین راه خدا، عنایتی عظیم است.^{۳۶}

مرحوم آیت الله حاج شیخ عباس قوچانی می فرمودند:

مرحوم قاضی در این اواخر عمر، یک گونه حالت تحیر و شیفتگی و بی قراری مخصوص، نسبت به حضرت سید الشهداء علیه السلام داشت. هر روز هنگام طلوع آفتاب، و بخصوص وقت غروب آفتاب گریه می کرد. در ایام عزاداری سراسیمه و سر برهنه و واله بود. آری، قاضی، در ارادت به مقام سید الشهداء تا جایی پیش می رفت که فضیلت عزاداری بر آن حضرت را از نماز شب افضل می دانست.

مرحوم علامه طباطبایی می فرماید: «آیت الله قاضی در عین تأکید بر نماز شب، سوگواری بر حضرت سید الشهداء را با فضیلت تر از نماز شب می دانستند و می فرمودند:

محال است که انسانی به جز از راه سید الشهداء علیه السلام به مقام توحید برسد.^{۳۷}

و بدین سبب است که ایشان درباره خود می فرماید: «من هر چه دارم از قرآن و زیارت سید الشهداء علیه السلام است».^{۳۸}

حسین مظهر عشق و سرسپردگی به حق تعالی است و قاضی نیز در عشق حسین تمام است و به راستی مگر برای عاشق حسین جز غرقه شدن در این بحر بی پایان راهی می ماند؟

ابن فارض یک قصیده تائیه برای استادش گفته و من هم یک قصیده تائیه نمره یک گفتم برای ابا عبد الله الحسین که کارم را درست کرد و در غیب را به نحو آتم برایم باز کرد!^{۳۹}

و این گونه است که قاضی در ایام زیارتی امام حسین (ع) حالش دگرگون می شود و در حریم دوست از کثرت ادب همانند چوب خشک می گردد. پیاده به کربلا می رود و پیاده برمی گردد. در خانه اش روضه هفتگی به پا می کند و کفشهای مردم را برایشان جفت می کند. بی توجه به کسانی که به او خرده می گیرند که تو اهل علم هستی و نباید خودت را کوچک کنی، می گوید: «من باید برای حضرت ابا عبدالله کار کنم، چه عالم باشم چه عامی».^{۴۰}

آیت الله کشمیری نقل می کند:

آقای قاضی تمام مکاشفه بود و در اواخر عمر بسیار لطیف و رقیق شده بود و با دیدن آب به یاد امام حسین علیه السلام افتاده می گریست.^{۴۱}

او عطش حسین علیه السلام را یاد می کرد و می گریست و چه رمز و رازی در این عطش نهفته است و چه ماجرای غریبی دارد این عطش!

آیا قاضی در عطش عشق به مولا سوخته است که این چنین در تب و تاب عطش می‌سوزد و هر چه آب می‌نوشد عطشش فرو نمی‌نشیند؟! قاضی را چه می‌شود که چنین می‌سوزد؟! چه سودای ویرانگری در قلب او خانه کرده است که این گونه جسم و جاننش را با هم به آتش می‌کشاند و او همچون پروانه‌ای است که در راه معشوق، بی‌قرار و بی‌پروا خود را به شعله‌های آن سپرده، همواره می‌خواند:

گفت من مستسقی ام آبم کُشد گرچه می‌دانم که هم آبم کُشد

این جان گداخته در آتش عشق و سوخته وصال معشوق در اواخر عمر به بیماری استسقاء مبتلا می‌شود، فرزند ایشان می‌گوید: بیماری مرحوم قاضی عطش بود. می‌گفت در سینه‌ام آتش هست. این آتش خاموش نمی‌شود و دائم آب می‌خورند، آب... آب...»^{۴۲}

و چه رمز غریبی است این عطش! روح سید عارف، دیگر در کالبدش نمی‌گنجد و عزم پرواز دارد. همین قدر هم که مانده است حکمت خداوندی را تسلیم بوده است و اکنون دیگر خواست معشوق لحظه موعود را برای او رقم زده است:

هوا طوفانی بود... چون صدای مرا در منزل شنیدند صدا زدند و از من خواستند دستشان را بگیرم و از اتاق بیرون ببرم تا اندکی هوای تازه به مشامشان بخورد. وقتی آمدم دستهای خود را بلند کردند و اشاره به اینکه «کمک کن تا بلند شوم» بلند شدند. اشاره کردند که مرا بیرون ببر، آرام آرام ایشان را آوردم بیرون اتاق، نظری به آسمان افکندند و فوراً اشاره کردند که «مرا برگردان...» پدر روی فرش نشست و سر را نهاد روی زانوی من که از همه جا غافل بودم، شروع کردند به ذکر شهادتین و آیاتی از قرآن خواندن و سفارشات بخصوص... من هم با تمام وجود گوش می‌دادم و وصایای ایشان را در اعماق درونی خود جای می‌دادم... بعد فرمودند: «صبح زود بیا به منزل، زودتر از هر روز» من هم اذان صبح آمدم به منزل، اما صدای شیون و گریه از خانه بلند بود.^{۴۳}

و بدین سان، روح بلند و ملکوتی «کوه عظمت و مقام توحید»^{۴۴} در ۸۳ سالگی به حق پیوست و رخ در نقاب خاک کشید و در وادی السلام نجف مدفون گشت.

و در پایان به ذکر نقلی از بقیة السلف عارفان و سالکان و از شاگردان مبرز و مورد علاقه آیت الله قاضی می‌پردازیم: آیت الله العظمی بهجت (دام عزه) می‌فرماید:

شب قبل از وفات آقای قاضی، کسی خواب دیده بود که تابوتی را می‌بردند که رویش نوشته شده بود «تَوَفِّيْ وَلِيَّ اللهُ» [ولی خدا وفات یافت] فردا دیدند آقای قاضی وفات کرده است.^{۴۵}

و سلام خدا و انبیاء و اولیای خدا بر او باد.

پی‌نوشتها:

۱. همان، ص ۸۵.
۲. عطش، ص ۱۰۶.
۳. آیت‌الحق، سید محمد حسن قاضی، ص ۲۲۷، با تلخیص.
۴. عطش، ص ۴۲۶.
۵. اسوه عارفان، ص ۳۷-۳۶، با تلخیص.
۶. اسوه عارفان، ص ۶۳، با مختصر تغییر در عبارت.
۷. عطش، ص ۴۱۴.
۸. همان، ص ۱۶۴.
۹. آیت‌الحق، ص ۱۹۸، از زیان فرزند ایشان.
۱۰. دریای عرفان، ص ۳۸، با تلخیص در عبارت.
۱۱. عطش، ص ۱۸۰-۱۷۳، با تلخیص.
۱۲. همان، ص ۳۵۹، با تلخیص، به نقل از خانم فاطمه قاضی.
۱۳. همان، ص ۴۱۸-۴۱۷، با تلخیص.
۱۴. دریای عرفان، هادی هاشمیان، ص ۳۱.
۱۵. روح مجرّد، سید محمد حسین تهرانی، ص ۴۷۳.
۱۶. همان، ص ۴۸۵.
۱۷. فریادگر توحید، ص ۹۵.
۱۸. دریای عرفان، ص ۳۲.
۱۹. رساله لقاء الله، آیت‌الله ملکی تبریزی، ص ۲۲.
۲۰. همان، ص ۱۲۵.
۲۱. عطش، ص ۹۳.
۲۲. اسوه عارفان، به کوشش صادق حسن زاده، ص ۱۶۶.
۲۳. همان، ص ۶۷-۷۰ و عطش، ص ۱۲۲-۱۲۳، با تلخیص.
۲۴. زمهر افروخته، ص ۱۹.
۲۵. اسوه عارفان، ص ۱۶۴، با تلخیص و تقطیع.
۲۶. فریادگر توحید، ص ۱۱۵-مهر تابان، علامه حسینی تهرانی ص ۲۵۹-۲۵۷، با اندکی دخل و تصرف.
۲۷. اسوه عارفان، ص ۶۰-۵۹، با اندک تصرف.
۲۸. همان، ص ۵۴-۵۳، با تلخیص در عبارت.
۲۹. همان، ص ۱۰۹-۱۱۰.
۳۰. عطش، ص ۳۰۱.
۳۱. آیت‌الحق، ص ۲۲۱-۲۲۰.
۳۲. دریای عرفان، ص ۱۳۳.
۳۳. آیت‌الحق، ص ۲۳۳، به نقل از فرزند ایشان.
۳۴. قرآن کریم دوی هر درد و شفای هر بیماری است.
۳۵. آیت‌الحق، ص ۲۳۳.

۳۶. همان، سید محمد حسین قاضی، ص ۱۲۴.
۳۷. ز مهر افروخته، ص ۲۳.
۳۸. همان، ص ۲۲.
۳۹. عطش، ص ۲۵۳، به نقل از آیت الله نجابت.
۴۰. همان، ص ۲۵۵، با تلخیص.
۴۱. همان، ص ۲۵۶.
۴۲.
۴۳. دریای عرفان، ص ۱۱۶.
۴۴. تعبیری از حضرت امام خمینی (ره) در مورد مرحوم قاضی (ره)
۴۵. عطش، ص ۲۸۰.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی